**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

در تنبیه اول در مباحث اقل و اکثر گفتیم بحث در این است اگر شک کردیم جزئی رکن است یا رکن نیست قاعده چگونه است؟ عرض شد که گاهی ادلۀ مأموربه اطلاق دارد بدون دلیل جزء و شرط، اگر دلیل مأموربه اطلاق داشت «اقم الصلاۀ» و دلیل جزء که می‌گفت جلسۀ استراحت یا طمأنینه جزء نماز است اجماع بود که دلیل لبی بود و اطلاق نداشت، اطلاق دلیل مأموربه می‌گوید این جزء رکن نیست. «اقم الصلاۀ» چه جلسۀ استراحت را فراموش کنی یا نه، نتیجه می‌گیریم جلسۀ استراحت جزء نیست.

گاهی دلیل جزء دلیل لفظی بود و اطلاق داشت نتیجه این بود که «تشهد فی الصلاۀ» چه یادت باشد و چه فراموش کرده باشی، تشهد رکن است. اینها را جلسۀ قبل را عرض کردیم.

مرحلۀ دوم بحث این بود که اگر دلیل مأموربه و دلیل جزء هیچ کدام اطلاق نداشتند یا دلیلشان لفظی نبود یا به هر جهت اجمال داشت، اینجا نوبت به اصول عملی می‌رسد. عرض کردیم باید به متعلق تکلیف توجه کرد. گاهی مأموربه و متعلق تکلیف، یک فرد است در یک زمان، به صورتی که اگر جزء یا شرطی فراموش شد دیگر آن مأموربه را با همۀ آن شرائط نمی‌توان تدارک کرد.

**مثال:** اجماع دلالت کرد که وقوف در عرفات از ظهر تا غروب جزء حج است، دلیل لفظی هم نداشتیم. زید فراموش کرد ساعت اول ظهر در عرفه باشد یک ساعت بعد فهمید که واجب بود از اول ظهر تا مغرب شرعی در عرفه باشد، فرض این است که قابل تدارک هم نیست و فرض این است که بدل هم ندارد. اینجا در حقیقت امر به مجموع و آن فرد واحد که امتثال نشد، شک داریم آیا امر جدیدی نسبت به مابقی حادث شده و وظیفۀ جدید نسبت به سایر اجزاء دارد؟ شک در تکلیف داریم. اصل برائت می‌گوید وظیفۀ جدید برای این فرد حادث نشده است در نتیجه آن جزء رکن بوده است و با رفتن آن جزء مأموربه از بین رفته است.

گاهی مأموربه ما فرد نیست بلکه یک طبیعت است که در ضمن افراد مختلف ممکن است محقق شود. مولا فرموده نماز ظهر بخوان، از ظهر تا مغرب، مأموربه یک طبیعت است طبیعت دارای افراد، ساعت 12 بخواند یا ساعت 1 یا ساعت 2 یا ساعت 5 بخواند. یک فرد از طبیعت را در این مدت باید اتیان کند. زید اول وقت نماز خواند بدون تشهد و تشهد را فراموش کرد و بعدا یادش آمد که نماز بدون تشهد خوانده است، اگر تشهد رکن باشد واجب است اعاده کند و اگر رکن نباشد اعاده واجب نیست فرض این است که دلیل تشهد هم اطلاق ندارد.

اینجا آن تمهید و مقدمۀ اول بحث باید تطبیق شود. این فرد که نماز بدون تشهد خوانده است آیا نسبت به این شخص ناسی، نماز بدون تشهد امر داشته یا نه؟ شیخ انصاری می‌فرمود ممکن نیست برای شخص ناسی نسبت به بقیۀ اجزاء امر داشته باشد، اگر امر ممکن نباشد نتیجه این است که نماز بدون تشهد مأموربه نبوده پس زید وظیفه‌اش را انجام نداده و باید دوباره نماز با تشهد بخواند. نتیجه این است که تشهد رکن خواهد بود. به خاطر اینکه که یقین دارد به تعلق تکلیف، شک در محصِّل غرض دارد بلکه اطمینان دارد غرض مولا را اتیان نکرده چون نماز بدون تشهد امر ندارد لذا باید إعادة کند.

اما اگر مانند محقق خراسانی، محقق نائینی، امام خمینی و شیخنا الأستاد که حق هم همین است گفتیم که تکلیف ناسی به بقیه اجزاء غیر از جزء فراموش شده محال نیست معنایش این است که وقتی زید نماز بدون تشهد می‌خواند آن اعمال مأموربه بود و امر به آنها وجود داشت، شک داریم آیا در حال نسیان امر به تشهد هم داشته یا نه؟ نسبت به غیر تشهد که جزء فراموش شده است یقینا مأموربه بوده پس اقل مأموربه بود، شک داریم در حال نسیان تکلیف تعلق گرفته به تشهد یا نه؟ یقین به تعلق تکلیف به اقل داریم شک در تعلق تکلیف به اکثر در حال نسیان به تشهد داریم در مباحث قبل گفته‌ایم در اقل و اکثر ارتباطی قول حق این است که نسبت به جزء مشکوک برائت جاری می‌کنیم و می‌گوییم تعلق تکلیف در حال نسیان به تشهد نبوده است پس همان نماز بدون تشهد مأموربه بوده است پس تشهد رکن نیست.

این تمام کلام در مرحله دوم که جریان اصول عملی است نسبت به شک در رکنیت یک جزء یا شرط.

دو نکته را اشاره می‌کنیم و تنبیه اول تمام می‌شود:

**نکته اول: پاسخ به یک سؤال است.**

**سؤال:** در تنبیه اول که شک داریم در حال نسیان تشهد جزء نماز است مانند حال ذُکر که پس رکن است یا چنین نیست، اگر گفته شود این بحث‌ها جایی ندارد چون حدیث رفع داریم که یک فقره آن می‌گویند آنچه فراموش کرده‌اید رفع شده است. «النسیان» لذا این فقره در هر جا شک کردیم یک جزء رکن هست یا نه؟ به حکم حدیث رفع می‌گوییم در حال نسیان این جزء رکن نیست. آیا این مطلب صحیح است یا نه؟

به پاسخ به این سؤال فکر کنید ما در مباحث برائت مطرح کرده‌ایم.

**نکته دوم: تفصیل محقق نائینی**

اگر دلیل جزء یک دلیل لفظی بود و اطلاق داشت به اطلاق دلیل جزء تمسک می‌کنیم و می‌گوییم تشهد مثلا رکن است و باید در نسیان و ذُکر آورده شود.

محقق نائینی در فوائد الأصول ج 4، ص218 به بعضی از محققان نسبت می‌دهند که آن محقق فرموده است دلیل جزء دو لسان دارد در یک صورت به اطلاق دلیل جزء می‌شود تمسک کرد و می‌گوییم تشهد جزء نماز است اگر مولا به این لسان بگوید به لسان حکم وضعی بگوید «یجب التشهد فی الصلاۀ» می‌توان به اطلاقش تمسک کرد اما اگر لسان دلیل جزء حکم تکلیفی باشد نه حکم وضعی بگوید «تشهّد فی الصلاة» محقق نائینی می‌گویند بعضی از محققین فرموده است به اطلاق دلیل جزء در این صورت نمی‌توان تمسک کرد و نمی‌توان رکنیت جزء را ثابت کرد.[[2]](#footnote-2)

به نظر ما این تفصیل هم درست نیست.

1. - جلسه 101 – مسلسل 219– شنبه – 27/06/1400 [↑](#footnote-ref-1)
2. - فوائد الاصول ؛ ج‏4 ؛ ص218:«و بالجملة: ظاهر كلام المستشكل و إن كان يعطي أن يكون المراد من التكليف المنتزع عنه الجزئيّة هو التكليفي النفسيّ، إلّا أنّه لا بدّ من توجيهه بإرادة التكليف الغيري المتعلّق بأجزاء العبادة و شرائطها [1] فيكون مبنى الإشكال على اختصاص التكاليف الغيريّة بالذاكر كاختصاص التكاليف النفسيّة به، فالجزئيّة المنتزعة من التكليف الغيري لا تعمّ حال النسيان، كما أنّ القدر المتيقّن من الإجماع القائم على جزئيّة الشي‏ء الفلاني هو اختصاص الجزئيّة بحال الذّكر.

   و كأنّ المستشكل في ما نحن فيه اقتبس كلامه من المحكيّ عن الوحيد البهبهاني- قدّس سرّه- من التفصيل بين الأجزاء و الشرائط المستفادة من مثل قوله: «لا صلاة إلّا بفاتحة الكتاب» و «لا صلاة إلّا بطهور» و بين الأجزاء و الشرائط المستفادة من الأوامر الغيريّة، كالأمر بالركوع و الاستقبال.

   ففي الأوّل: لا تختصّ الجزئيّة و الشرطيّة بصورة التمكّن من الجزء و الشرط، بل تعمّ صورة العجز عنهما، و يلزمه سقوط التكليف بالصلاة عند العجز و عدم القدرة عليهما.

   و في الثاني: تختصّ الجزئيّة و الشرطيّة بصورة التمكّن منهما، و يلزمه سقوط خصوص التكليف المتعلّق بالجزء أو الشرط الغير المتمكّن منه، و لا يسقط التكليف ببقيّة الأجزاء المتمكّن منها.

   هذا، و قد حكي عن المحقّق القمي رحمه اللّه التعدّي في هذا التفصيل عن باب القدرة و العجز إلى باب العلم و الجهل، و قال باختصاص الشرطيّة المنتزعة من الأوامر الغيريّة بصورة العلم بالموضوع تفصيلا و لا تعمّ حال الجهل به، بخلاف الشرطيّة المنتزعة من مثل قوله: «لا صلاة إلّا بطهور» فانّها لا تختصّ بصورة العلم بموضوع الشرط، بل تعمّ حال الجهل به أيضا.

   و كلام المستشكل فيما نحن فيه يعطي التعدّي في هذا التفصيل عن باب القدرة و العجز و باب العلم و الجهل إلى باب الذّكر و النسيان». [↑](#footnote-ref-2)